

نقاش

نقاش _ مارلن دوماس 1994

در این پرتوی تکان‌دهنده، دختر بچه‌ای عظیم‌الجثه، با قامتی بیش از شش فوت، بی‌هیچ لباسی در برابر ما ایستاده است. پوستی شفاف دارد، با درخششی وهم‌آور؛ دست‌هایش آبی و قرمزند، گویی از خون پوشیده شده باشند. بالاتنه‌ی او آبی‌فام است، پایین‌تنه‌اش زرد و سفید، و چهره‌اش رنگ‌پریده‌تر از هر بخش دیگر. پاها ناتمام‌اند، ناتمام مثل روایتی که هنوز در حال شکل‌گیری است. و نگاهش، آن نگاه لجوج و خشمگین، نگاه دختری نیست که از ما می‌ترسد، بلکه نگاه کسی است که به ما هشدار می‌دهد.

این نقاشی بر اساس عکسی از دختر خود دوماس، هلنا، در یک روز تابستانی خلق شد؛ روزی که کودک با داستان رنگی‌اش مشغول نقاشی بود. دوماس، با بیرون کشیدن دختر از زمینه‌ی واقعی‌اش، مخاطب را وادار می‌کند تا با نگاهی تازه به او بنگرد، نه به‌عنوان دختری در حال بازی، بلکه به‌عنوان نیرویی آفریننده، به‌عنوان خودِ نقاش.



در نگاه اول، اثر میان معصومیت و تهدید در نوسان است. کودک نه کاملاً بی‌گناه است، نه کاملاً خطرناک. این همان «ابهام دوران کودکی» است که خود دوماس از آن سخن گفته، جایی میان ظرافت و بی‌رحمی، عشق و ترس. او از همان مرز باریک میان بازی و خشونت، میان رنگ و زخم، جهانی می‌سازد که هم زیباست و هم ناآرام.

عنوان کلی‌نگرانه‌ی اثر، "نقاش"، خود بازی ظریفی با معناست. این دختر بچه‌ی برهنه و خشمگین، همزمان «کودک» است و «آفریننده»، هم «سوژه» است و هم «خالق».

دوماس با طنزی شاعرانه، اسطوره‌ی رمانتیک «هنرمند خلاق» را در قالب کودکی بازمی‌آفریند که به‌ظاهر بی‌پناه است، اما در واقع سرچشمه‌ی تمام نیروهاست.

در نهایت، The Painter فقط تصویری از فرزند هنرمند نیست؛ روایتی است از زایش هنر، از میان عشق، ترس، و بدن. دختری که در میان رنگ‌ها ایستاده، تجسم همان لحظه‌ایست که خلق، با گناه و حیرت درهم می‌آمیزد.



دوماس، بدن انسان را بستری برای بیان اضطراب معاصر می‌سازد، اما نگاه او نرم است:

نه فریاد می‌زند، نه محکوم می‌کند، فقط نگاه می‌کند، با سکوتی که سهمگین‌تر از هر فریاد است.

گردآوری و نگارش : سارا جباری